روزنامه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی
صاحب‌امتیاز و مدیرمسؤول: محمد آخوندی
مدیرعامل: رضا شکیبایی
سردبیر: سید عابدین نورالدینی
نشانی: خیابان انقلاب اسلامی، بین حافظ و خیابان ولیعصر(عج)، کوچه سعید، پلاک ۹
روابط عمومی: ۶۶۴۱۳۷۹۲ تلفن: ۶۶۴۱۳۷۸۳ نمابر: ۶۶۴۱۴۱۳۷
پیامرسان: vatanemrooz@ پست الکترونیک: info@vatanemrooz.ir
چاپ: موسسه جام‌جم برتر برنا توزیع: نشر گستر امروز: ۶۱۹۳۳۰۰۰
وطن امروز

حضرت امیرالمومنین(ع):
با دوست خود در اظهار محبت سنگ تمام بگذار ولی صددرصد به او اعتماد نکن و شیوه احتیاط پیشه کن و با او به مواسات رفتار کن اما همه اسرار خود را به او مگو.

فرانسوی‌ها فیلم زیرزمینی جعفر پناهی را به عنوان نماینده خودشان به اسکار معرفی کردند!

فیلمساز اعتراضی یا لیدر پروژه نفوذ؟

میلاد جلیل‌زاده

فرانسه فیلم «یک تصادف ساده» به کارگردانی جعفر پناهی را به عنوان نماینده آن کشور برای شرکت در مراسم اسکار ۲۰۲۶ انتخاب کرد؛ فیلمی که هنوز حتی در خود فرانسه هم اکران نشده و هم کارگردانش ایرانی است و هم داخل ایران البته به طور زیرزمینی ساخته شده و هم در کل ماجرای آن، حتی یک کلمه اشاره‌ای به کشور فرانسه وجود ندارد. با شنیدن همین خبر یک جمله‌ای باید بپذیریم که دیگر از این پس باید خودمان را آماده ورود به عصر جدیدی از مناسبات اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی کنیم. تا به حال چند بار در تاریخ سینما سابقه داشته یک کشور اروپایی، آن هم یکی از اصلی‌ترین مدعیان مراسم اسکار، فیلمی از یک کشور دیگر را به این مراسم بفرستد؟ آنها همه تعارفات را کنار گذاشتند و دارند با لحنی صریح، تمام آن چیزهایی را فریاد می‌زنند که در داخل ایران، مخالفان گرایش به سمت نهادهای غربی سینما از جمله جشن‌ها و جشنواره‌ها، سعی در اثبات آن با هزار و یک استدلال داشتند. روزگاری بود که بحث بر سر اینکه آیا فستیوال‌های غربی سیاسی هستند یا نه، ناتمام می‌ماند. عده‌ای معتقد بودند معیارهای اصلی در این رویدادها هنری هستند و اگرچه گاهی ممکن است سیاست هم نقش داشته باشد اما غلبه اصلی با همان معیارهای هنری است. حالا اما کار به جایی رسیده که به ضعیف‌ترین فیلم هم بنا به دلایل واضح سیاسی، حتی نخل طلا می‌دهند و اگر عده‌ای باشند که بخواهند حقیقتی تا این اندازه واضح را انکار کنند و بگویند چه کسی گفته این فیلم ضعیف است و از کجا می‌توانید ثابت کنید دلایل جایز سیاسی بوده‌اند، ژان نوئل بارو، وزیر خارجه فرانسه برای‌شان توئیت می‌کند: «در اقدامی نمادین از مقاومت در برابر سرکوب رژیم ایران، جعفر پناهی نخل طلا را به دست آورد که بارقه‌ای از امید برای همه مبارزان آزادی در سراسر جهان است».

مساله نخل طلای جعفر پناهی البته تنها یکی از ده‌ها مورد واضح و بی‌تعارفی است که در سال‌های اخیر اتفاق افتاده و هر کدام به تنهایی می‌توانند خط بطلانی بکشند به تمام سفسطه‌های پیشین جهت انکار سیاسی بودن این رویدادها اما اینکه فرانسه فیلم‌های خودش را کنار بگذارد و چنین فیلمی را به مراسم اسکار بفرستد، نکته جدیدتر و جدی‌تری به ما می‌گوید؛ غرب نه‌تنها شمشیرش را برای ایران از رو بسته، بلکه اولویت اصلی‌اش را ایران قرار داده است. این قضیه قطعاً به مسائلی بیرون از عالم سینما هم ربط پیدا می‌کند اما به هر حال نوع مواجهه ما با این موضوع، چه از موضع سینمای ایران و چه جامعه ایران، باید به‌روزرسانی شود. دیگر تلاش برای به اثبات رساندن سیاسی بودن این جشن‌ها و جشنواره‌ها بیهوده است و خود غربی‌ها دارند علنا فریاد می‌زنند که سیاسی هستند. مقصر دانستن ایران در این زمینه هم به وضوح چرند و پرندی بیش نیست. ما چه کرده بودیم که مستحق حمله نظامی باشیم و پس از آن مکانیزم ماشه چرا علیه ما فعال شد؟ در مساله خصومت فرهنگی غرب با خودمان هم همانقدر مقصریم! گناه ما تنها این است که در نقطه مهمی از جغرافیای جهان قرار داریم و کشورمان بزرگ است و منابع مهمی از انرژی هم دارد. عجیب است که پای این مباحث را باید به بحثی درباره سینما هم باز کرد اما چه بخواهیم و چه نخواهیم، کار دنیا به اینجا کشیده. از اینجا به بعد هر کس سیاسی بودن رویدادهای سینمایی غرب را هنوز قبول ندارد یا قبول دارد اما طرف ایرانی را مقصر ماجرا می‌داند یا اینکه فکر می‌کند با ادامه ذلیلانه این ارتباط می‌شود روند ماجرا را تغییر داد، کسی است که با هیچ استدلالی نظرش تغییر نخواهد کرد، چرا که وقتی شواهد عینی را ببیند و زیر بار نرود، قطعاً با استدلال هم تغییری در نظراتش نخواهد داد. شاید در گذشته تعداد کسانی که سیاسی بودن رویدادهای سینمایی غرب را لااقل به طور کامل قبول نمی‌کردند، بیشتر از امروز بود اما گذشت زمان و رخ دادن اتفاقات مختلفی که مورد جعفر پناهی آخرین‌شان است، هر بار نظر تعدادی از آنها را تغییر داد و حالا که حجت از ۶ جهت تمام شده است، به هسته سختی از هواداران غرب در خود سینمای ایران برخورده‌ایم که هنوز بر همان مواضع قبلی باقی مانده و نشان داده‌اند هیچ رخدادی مطلقا نمی‌تواند باعث تغییر رویکردشان شود. از اینجا به بعد کار با استدلال جلو نمی‌رود و باید در عمل جلوی خسارت به فرهنگ کشور را گرفت. یک نکته مهم دیگر که این بخش از بحث به آن ربط پیدا می‌کند، مساله نفوذ است. اینکه فیلم جعفر پناهی در کن جایزه گرفت، نه‌تنها سیاسی بودن این رویداد را ثابت کرد، بلکه ارسال آن تحت عنوان نماینده فرانسه در اسکار، خارجی بودن بسیاری از فیلم‌هایی که ادعای ایرانی بودن دارند و این هسته سخت اصرار دارند دیده شدن‌شان را افتخاری برای ایران بدانند را هم به اثبات می‌رساند. اظهار نظری که ابوالحسن داوودی، یکی از اعضای هیات انتخاب فیلم ایرانی برای اسکار داشت و می‌گفت اولویت این هیات ارسال فیلم جعفر پناهی بوده است، چنین مساله‌ای را بهتر روشن می‌کند. در ادامه توضیحاتی درباره فیلم جعفر پناهی با توجه به حضور آن در جشنواره کن ارائه شده است و سپس به اظهار نظری پرداخته می‌شود که یکی از اعضای هیات انتخاب فیلم ایرانی برای ارسال به اسکار کرد و پیش از اینکه فیلم جعفر پناهی به عنوان نماینده فرانسه برای ارسال به جشن آکادمی انتخاب شود، گفت انتخاب اصلی هیات ایرانی هم همین بوده است.

چطور به شما ثابت کنند سیاسی‌اند؟

فیلم جعفر پناهی با دریافت پروانه ساخت رسمی از وزارت ارشاد جلوی دوربین نرفت؛ هر چند او با عفو رهبری از زندان آزاد و مساله ممنوعیت خروجش از کشور مرتفع شد و مشخصاً اگر سختگیری بیشتری در موردش اعمال می‌شد، نه می‌توانست این فیلم را بسازد، نه می‌توانست آن را به خارج از کشور بفرستد و نه می‌توانست خودش به همراه همسرش و سایر عوامل فیلم برای شرکت در اکران جشنواره‌ای آن به فرانسه سفر کنند. با این حال او چه هنگام به پایان رسیدن نمایش فیلمش در سالن جشنواره و چه در نشست خبری یا مصاحبه‌های بعدی، حرف‌های سیاسی تندی علیه حاکمیت ایران زد و خود را به عنوان فیلمسازی حبس کشیده و رنج کشیده که همچون فراری‌هایی از چنگ خفقان توانسته تا شهر کن فرانسه برود، جا زد و خود را استثنایی معرفی کرد از میان سینماگران متعددی که در ایران اجازه یا امکان کار ندارند. جعفر پناهی هیچ‌گاه فیلمی نساخته که عموم جامعه ایران با آن ارتباط برقرار کند و در میان مخاطبان خاص و روشنفکر سینمای ایران هم تا قبل از اینکه به سیاسی‌کاری رو بیاورد، همیشه زیر سایه عباس کیارستمی قرار داشت. از جایی به بعد او رویکردی کاملاً سیاسی در پیش گرفت و این قضیه به رغم ظاهر مظلوم و مصیبت کشیده‌ای که به شخصیتش نزد افکار عمومی می‌داد، بالاخره باعث شد برایش موفقیت‌هایی در فستیوال‌های کن، برلیناله و ونیز فراهم شود. این موفقیت‌ها آورده مالی خوبی برای جعفر پناهی داشتند. پناهی پس از اینکه این رویکرد سیاسی را در پیش گرفت، موفق شد خرس طلای برلین و شیر طلای ونیز را بگیرد و با دریافت نخل طلای کن، به ثبت رکورد سه‌گانه‌ای رسید که هیچ‌کدام از غول‌های سینمای هنری هم به آن دست نیافته‌اند. ژولیت بینوش، رئیس هیات داوران کن، تصمیم به جایزه دادن به جعفر پناهی را نه‌تنها غافلگیرکننده ندانست، بلکه «ضروری» و برگرفته از حس «مقاومت و بقا» توصیف کرد. او «سیاسی» بودن را یکی از جنبه‌های «یک تصادف ساده» معرفی کرد و اظهار داشت: پناهی «از کشوری پیچیده می‌آید. وقتی فیلم را تماشا کردیم، خودش را از دیگر آثار جدا کرد». وی افزود: «با توجه به آنچه پناهی پشت سر گذاشته، جشن گرفتن برایش واقعا هیجان‌انگیز بود».

این جایزه در حالی به فیلم «یک تصادف ساده» اعطا شد که منتقدان صاحب‌نام فرانسه همزمان با جشنواره کن، آن را عملا مردود می‌دانستند. این فیلم در بررسی‌های فنی منتقدان جایگاه بسیار بدی پیدا کرد و صرفا نوشته‌هایی را تحت عنوان نقد می‌توان حامی آن یافت، که حتی بدون یک استدلال فنی قابل توجه، با عنایت به شعارهای سیاسی فیلم و خود کارگردان فیلم به تحسینش پرداخته‌اند. مارکوس اوزل، سردبیر نشریه معروف «کایه‌دو سینما» درباره «یک تصادف ساده» پناهی می‌نویسد: «این فیلم اثری بیش از حد نمادین و فاقد عمق احساسی است که ضمن استفاده نامناسب از ساختار روایی غیرخطی، مکرر از استعاره‌های سیاسی استفاده کرده و نتیجتا اثری تکراری و فاقد نوآوری ساخته شده است». اوزل در نقد خود به این فیلم، یک ستاره از ۴ ستاره داد. سایر منتقدان نشریه فرانسوی «کایه‌دو سینما» هم اغلب نقدهای منفی برای فیلم «یک تصادف ساده» نوشتند و آن را در رده نهم از لیست خود قرار دادند. همچنین در جدول ستاره‌های حلقه منتقدان بین‌المللی جشنواره کن، «یک تصادف ساده» در جای هفتم قرار گرفت و حتی منتقد سینمایی وب‌سایت اینترنشنال درباره فیلم «یک تصادف ساده» نوشت: «فیلم از نظر سینمایی مشکلات قبلی فیلم‌های اخیر پناهی را تکرار می‌کند. کماکان نوعی تصنعی بودن صحنه‌ها و دیالوگ‌ها به فیلم آسیب می‌زند. مهم‌ترین مشکل فیلم از صحنه بحث شخصیت‌ها در کنار ون در بیابان آغاز می‌شود. جایی که هر کدام از شخصیت‌ها دیالوگ‌هایی شعاری و گل‌درشت را تکرار می‌کنند. مشکل دیالوگ‌ها زمانی بیشتر به چشم می‌آید که ضعف در اجرا هم اضافه می‌شود». با این حال وبگاه جمع‌آوری نقد راتن تومیتوز که مدعی بازتاب تمام نظرات منتقدان جهانی است، با دستچین کردن ۱۷ نقد مثبت از این فیلم و نادیده گرفتن آرای نشریه بسیار معتبری مثل کایه‌دو سینما و همچنین جدول آرای منتقدان بین‌المللی کن، جوری صحنه را مهندسی می‌کند که صددرصد نقدها برای این فیلم مثبت باشند. به همین سبک، این فیلم در متاکریتیک هم که نقدها را جمع‌آوری می‌کند و از میانگین وزنی استفاده می‌کند، بر اساس نظر ۱۰ منتقد امتیاز ۸۸ از ۱۰۰ را کسب کرده که نشانگر «تحسین همگانی» است و به عمد نقدهای منفی را که منتقدانی بسیار معتبرتر نوشته‌اند، بایکوت می‌کند.

نگاهی به ماهیت این نقدهای ستایشگرانه نشان می‌دهد حتی ذره‌ای بر مبنای معیارهای زیبایی‌شناختی نبودند و سوگیری سیاسی از سر و روی‌شان می‌بارد. حتی برای این نقدها تیترهایی زده شده که نویسندگان سینمایی در داخل ایران از بیم متهم شدن به شعارزدگی و سیاسی کاری جرات ندارند به سمت چیزهایی بسیار رقیق‌تر از آن بروند. به برخی نقدهای خارجی بنگرید؛ یک فهم کاملا سیاسی از یک فیلم ضعیف.

هالیوود ریپورتر به قلم جردن مینتزر می‌نویسد: فیلم «یک تصادف ساده»، به هیچ‌وجه امتیازی برای رژیم حاکم بر ایران نیست. اگر بخواهیم دقیق‌تر بگوییم، برعکس است: این فیلم درامی پیچیده و پرکشش درباره آسیب‌هایی است که مخالفان سیاسی حکومت ایران متحمل شده‌اند، چه کارگردانانی مانند پناهی باشند و چه شهروندان عادی طبقه کارگر.

پیتر بردشاو در مطلبی که برای گاردین نوشته است تیتر زده: «جعفر پناهی ما را به سفری کابوس‌وار به سرزمین رشوه و بی‌رحمی می‌برد» و اینجا علنا ایران را سرزمین رشوه و بی‌رحمی می‌خواند نه جمهوری اسلامی را. اتفاقا نکته اینجاست که بی‌رحمی و دریافت و پرداخت رشوه در این فیلم، هم از جانب ماموران امنیتی ایران دیده می‌شود، هم مردم عادی. یعنی حتی مخالفان حکومت هم در خلق این عنوان شریک هستند و پناهی کلیت جامعه ایران را چنین نمایش داده است. اسکرین دیلی در مطلبی به قلم وندی ایده با تیتر «جعفر پناهی مستقیماً با سیستم بی‌عدالت ایران روبه‌رو می‌شود»، فیلم پناهی را بررسی کرده و می‌نویسد: «این فیلم شجاعانه‌ای است که مستقیماً با بی‌عدالتی مقابله می‌کند و به گروهی از شخصیت‌ها که خود را قربانی رژیم یافته‌اند، صدا می‌بخشد».

ورایتی در مطلبی به قلم «پیتر دبروژ» این فیلم را نقد کرده و تیتر زده است: «جعفر پناهی، کارگردان ایرانی، دیگر محتاط نیست و آشکارا به ستمگرانش هشدار می‌دهد» و به عنوان زیرتیتر مطلب چنین درج شده است که کارگردان «آفساید» پس از چندین بار سانسور و زندانی شدن، به هیچ وجه متنبه نشده است و این موضوع، معضل اخلاقی قدرتمندی را برای کسانی که ایران با آنها ناعادلانه رفتار کرده است، ایجاد می‌کند». ان‌بی‌سی هم در مطلب خود برای معرفی این فیلم، آن را اثری از فیلمسازی معرفی کرده که «مدت‌هاست از فیلم‌های خود برای انتقاد از سیاست‌های سرکوبگرانه رژیم و نقض حقوق بشر استفاده می‌کند». بی‌بی‌سی انگلیسی هم در مطلبی از نیکلاس باربر که صراحتا در ابتدا و انتهای متن، برنده شدن نخل طلا توسط این فیلم جعفر پناهی را به‌طور قطعی پیش‌بینی کرده بود، «یک تصادف ساده» را اثری درباره زندگی زیر سایه یک رژیم سرکوبگر معرفی کرده است. چنانکه قابل مشاهده است؛ فیلم کاملا یک بیانیه سیاسی است علیه جمهوری اسلامی که قاعدتا خوشایند تصمیم‌گیران اصلی جشنواره کن بوده.

نماینده ایران یا فرانسه؟!

چند روز پیش ابوالحسن داوودی، عضو هیات انتخاب فیلم ایرانی برای ارسال به اسکار، در گفت‌وگو با روزنامه ایران گفت: «هیأت انتخاب به جد معتقد بود اگر قرار است فیلمی جایگاه سینمای ایران را بسازد، فارغ از همسویی سلیقه‌ای، باید بهترین را انتخاب کنیم. با این نگاه احتمالاً فیلم «یک تصادف ساده» بخت و جایگاه مشخص‌تری داشت اما سوءتفاهم‌ها و محافظه‌کاری‌ها مانع انتخابی شد که فراتر از اسکار شاید می‌توانست در حد یک رابطه ملی و فرهنگی بزرگ، بخشی از سوءتفاهمات میان مردم و حاکمیت را التیام بخشد. ضمن اینکه ما به دنبال تصویری واقعی از ایران بودیم؛ تصویری که فارغ از حواشی و نقاط ضعف و قوت هر فیلم، نماینده سینمایی واقعی و مستقل باشد».

او همچنین اضافه کرد: «پس از جنگ ۱۲روزه، ضرورت تغییر اجتماعی در جامعه کاملاً آشکار شد. این ضرورت نه‌تنها برای مردم، بلکه برای حکومت نیز روشن شد. سینما باید تصویری واقعی از جامعه ارائه دهد و جایگزین نگاه‌های افراطی خارج از مرز شود؛ نگاه‌هایی که همانقدر برای ما دغدغه‌برانگیز هستند که سانسور و بگیر و ببندهای داخلی. در این مسیر به سینمای آلترناتیو نیاز داریم؛ سینمایی متعلق به جامعه که بدون وابستگی و محدودیت‌های سانسور بتوان روی آن به عنوان تصویری مستقل از ایران و ایرانی حساب کرد».

منظور داوودی از فیلم مستقل، سینمای تجاری نیست که به درآمد خودش متکی است و از دولت استقلال مالی دارد. چیزی که داوودی به آن مستقل می‌گوید هم اتفاقاً با بودجه دولتی جلوی دوربین می‌رود اما استقلال در اینجا به معنای «استقلال از بودجه دولت ایران» است نه دولت‌های دیگر؛ چنانکه اشاره به فیلم جعفر پناهی، یعنی اثری که با بودجه مستقیم دولت فرانسه ساخته شده، این منظور را بخوبی منتقل می‌کند.

این صحبت‌های داوودی با واکنش خود جعفر پناهی مواجه شد که طی تماسی با خبرگزاری ایسنا گفت: «من قبلا درخواست داشتم فیلمم در جشن خانه سینما داوری شود اما از آنجا که طبق آیین‌نامه این مراسم فیلم‌هایی که داوری می‌شوند قبلا باید اکران شده باشند، چنین اتفاقی برایم نیفتاد».

دلیل بیان این صحبت‌ها می‌تواند مسائل پیچیده‌ای باشد که علناً بیان نمی‌شود اما به لحاظ رسانه‌ای اگر بخواهیم وضعیت را شرح دهیم باید گفت وطن‌فروشی و خیانت آشکار به کشور در حال عادی‌سازی است.

پناهی با پول فرانسوی‌ها در ایران فیلمی علیه ایرانی‌ها ساخته و جایزه‌اش را از فرانسوی‌ها گرفته و اگر هم تا اینجای کار او را ببخشیم و حتی اظهار نظرهای او در کن قابل اغماض باشند، موضع‌گیری‌اش به همراه نرگس محمدی و چند چهره دیگر هنگام تجاوز رژیم صهیونیستی به ایران چطور می‌تواند قابل اغماض باشد؟

اینکه بحث سر فرستادن فیلم چنین فردی به عنوان نماینده ایران در اسکار می‌شود و بعد خود او در تماس با یکی از رسانه‌های رسمی عدم حضور فیلمش در جشن خانه سینما را مساله‌ای آیین‌نامه‌ای می‌داند، به واقع چه معنایی می‌دهد؟ یعنی تمام اقدامات او به جای اینکه باعث سرافکندگی‌اش شود و کسی دیگر از شرم جرأت نکند نام این فرد را به زبان بیاورد، باعث می‌شود بخواهد تشویقش کنند. در این میان یک عضو هیات انتخاب فیلم ایرانی برای اسکار که سابقاً رئیس خانه سینما هم بوده، چطور ارسال «یک تصادف ساده» به جشن آکادمی را عاملی برای دوستی فرهنگی بین ایران با آمریکا یا فرانسه می‌داند؟

خیلی راحت می‌شود به این افراد گفت اگر راست می‌گویید، اقدام کنید برای ساختن فیلمی در خود فرانسه و با عوامل فرانسوی که موضوع آن ارسال خون‌های آلوده فرانسوی به ایران و ورود ویروس ایدز باشد، آنگاه ببینید با اقدام شما چه برخوردی خواهد شد. اتفاقاً این فیلم خیلی باعث دوستی بین ۲ ملت خواهد شد، چراکه نشان می‌دهد همه فرانسوی‌ها با آن اقدام دولت‌شان موافق نبودند. آیا دولت و حاکمیت فرانسه چنین اجازه‌ای به شما می‌دهد؟ یک دختر جوان ایرانی در کانال تلگرامی‌اش که کاربران بسیار محدودی هم داشت، مطالبی در دفاع از مردم فلسطین نوشت که اساساً به خود دولت فرانسه هم کاری نداشت اما در حال حاضر ۶ ماه است در زندان انفرادی به سر می‌برد؛ پس چطور ممکن است به شما اجازه بدهند پا به آن سرزمین بگذارید و در نقد دولت خود فرانسه فیلم بسازید که توقع دارید این قضیه از سمت ایران پذیرفته شود؟

البته قضیه فراتر از این ابعاد رسانه‌ای است و چیزی که باید توجه ما را جلب کند این است که حمایت علنی و رسمی از جعفر پناهی بنا به چه دلیلی از جانب چنین شخصیت‌هایی صورت می‌گیرد؟ آیا پناهی محبوبیت اجتماعی فراگیری دارد که با گفتن این حرف تلاش می‌شود از آن محبوبیت بهره‌برداری شود؟ ادعای این عضو هیات انتخاب فیلم ایرانی همین است اما به واقع می‌دانیم که چنین نیست و مجموع تماشاگران کل فیلم‌های فرهادی به اندازه یکی از سریال‌های شبکه آی‌فیلم هم نیست.

وقتی سفارتخانه‌هایی مثل آلمان و فرانسه در ایران به لحاظ ارتباط‌گیری با عناصر داخل ایران ضعیف شده باشند، تنها راه مواصلاتی باقی مانده، افرادی خواهند بود مثل جعفر پناهی. از این جهت آنچه اوضاع فرهنگی کشور با آن مواجه است، نه یک بحث و جدل که برآمده از اختلافات سلیقه‌ای است، بلکه مسائلی جدی‌تر و بنیادین‌تر است.

در این شرایط نه سکوت باعث سر عقل آمدن کسی می‌شود و نه استدلال باعث تغییر نظر او خواهد شد. وقتی کسی علناً علیه مواضع ملی اقدام می‌کند یا در مصاحبه‌اش به عادی‌سازی این مساله می‌پردازد، باید از این کار او جلوگیری شود وگرنه این چرخه تا ابد ادامه خواهد داشت. به‌علاوه اگر دیده شد کسانی دنبال ارتباط‌گیری با بیگانه‌ها یا حتی کشورهای متخاصم هستند، باید در مقابل آنها برای پاکیزه نگه داشتن ساحت فرهنگ اقدام شود.

به عبارت دیگران

این ارقام حیرت‌انگیز را به خاطر بسپارید...

گردآورنده: تقی دژاکام

[استعمار] زاییده تخیل ما نیست؛ یک مرحله از تاریخ جهان است که از سده شانزدهم میلادی آغاز می‌شود و تا همین اواخر، تا دهه ۱۹۶۰ میلادی، در بسیاری از نقاط جهان تداوم می‌یابد. بر سرنوشت بسیاری از ملت‌ها تأثیر مثبت و منفی گذاشته است. این تأثیر بسیار عظیم بوده و از درون آن ۲ دنیای «پیشرفته» و «عقب‌مانده» بیرون آمده است... مثلاً در قاره آمریکا بیش از ۱۵ میلیون انسان، یعنی سکنه بومی و کهن این منطقه، نابود شدند. ما با موج‌های حیرت‌انگیز امحای جمعیتی مواجه بوده‌ایم. یک نمونه جزیره هائیتی است که در زمان ورود کریستف کلمب حدود ۹۰۰ هزار نفر جمعیت داشت. ۵۰ سال پس از استقرار اروپاییان تنها ۴ هزار نفر از این مردم زنده بودند و در نیمه سده هجدهم اثری از آنها نبود. ماجرای قتل عام بومیان جزیره بزرگ تاسمانیا (در جنوب استرالیا) معروف است. جای خالی این سکنه را بردگان سیاهی پر می‌کردند که از قاره آفریقا به اسارت برده می‌شدند. چنین است که در سده‌های هفدهم و هجدهم بزرگ‌ترین فاجعه بشری اتفاق افتاد... آقای پاتریک مانینگ، محقق دانشگاه کمبریج، کل تعداد مردمی را که از قاره آفریقا به عنوان «برده» به اسارت برده شدند ۱۸ میلیون نفر برآورد کرده است. به این رقم باید کسانی را که در جریان «شکار برده» کشته می‌شدند و زنان و سالخوردگان و کودکان ایشان را که نابود می‌شدند اضافه کرد. به این ترتیب، شمار قربانیان قاره آفریقا به ارقام وحشتناک و باورنکردنی می‌رسد. این ارقام را به تعداد انسان‌هایی که در جزایر جاوه و شبه‌قاره هند و قاره آمریکا و حدود ۳۰ هزار جزیره واقع در اقیانوس آرام و غیره و غیره کشته شدند اضافه کنید و ببینید نتیجه چه خواهد بود. بنابراین، در فاصله ۴-۳ قرن ما با فاجعه بزرگ امحای بخش مهمی از جمعیت جهان مواجهیم.

عبدالله شهبازی
نظریه توطئه و فقر روش‌شناسی در تاریخ‌نگاری معاصر ایران
انتشارات سوره مهر
صفحات ۱۱۵ و ۱۱۶

***

بلاها با انسان چه می‌کند؟

همچون مربی شنا که شاگرد تازه‌کار خود را وارد آب می‌کند تا دست‌وپا بزند و در نتیجه شناگری را یاد بگیرد، خدا هم بندگانی را که دوست می‌دارد و می‌خواهد به کمال برساند، در بلاها غوطه‌ور می‌سازد. از حضرت صادق(ع) روایت شده: «پرگرفتاری‌ترین مردم انبیا هستند؛ در درجه بعد کسانی که از حیث فضیلت بعد از ایشان قرار دارند و سپس هر کس که بافضیلت‌تر است به ترتیب از بالا به پایین».

اکسیر حیات ۲ چیز است؛ عشق و آن دیگری بلا.

مولوی در داستان زندان یوسف (ع) چه زیبا سروده است:

گندمی را زیر خاک انداختند
پس ز خاکش خوشه‌ها برساختند
بار دیگر کوفتندش ز آسیا
قیمتش افزون و نان شد جان‌فزا
باز نان را زیر دندان کوفتند
گشت عقل و جان و فهم سودمند
باز آن جان چون که محو عشق گشت
یُعجب الزراع آمد بعد کشت

مرتضی مطهری/ عدل الهی
انتشارات صدرا
صفحات ۱۵۴ تا ۱۵۶

***

لبخندهایت را دم دست بگذار!

کاسب خوب که جنس خوب دارد، جنس خوبش را دم دست می‌گذارد. می‌گذارد دم دست که مشتری ناخنک بزند.

اگر هم دید یک مشتری آمده که رویش نمی‌شود ناخنک بزند، خودش مطابق طبع مشتری از آن جنس‌های خوب می‌ریزد کف دست مشتری، اشاره می‌کند که بخور!

می‌داند مشتری از جنس خوب خوشش می‌آید، می‌خرد.

تو هم جنس خوبت را دم دست بگذار،
جنس بد را بگذار توی پستو،
مال بد بیخ ریش صاحبش،
اصلاً ببین از کی گرفته‌ای، ببر پس بده به خودش!
جنس خوبت را،
خنده قشنگت را،
از آن خنده‌ها که برای چیزی نیست،
برای دل خودت است،
آن را بگذار دم دست. مشتری خوب می‌آید برایش...

کوروش علیانی/ باران خلاف نیست
[۱۰۰ حکایت کوتاه از شاگردان حاج‌اسماعیل دولابی]
نشر خیمه- صفحه ۳۵

***

حد محبت!

در محبت‌ها یا گفت‌وگو، حد نگه دار تا آنجا که هنوز به جمله‌هایی از تو مشتاق هستند؛ خاموشی تو شیرین است. دلزدگی حتی از محبت نفرت‌انگیز است. به همان اندازه محبت و اقبال داشته باش که طرف تو نیاز دارد نه به اندازه‌ای که تو داری.

علی صفایی‌حائری (عین صاد)/ روابط متکامل
انتشارات لیله‌القدر- صفحه ۲۲